تنبیه الغافلین

نجم اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و علیه التکلان

تنبیه الغافلین و عبرة للناظرین

ستایش و حمد و شکر ارزانی حضرت معبودی را سزاست و مخصوص رزاقی است که نعمت [illegible]

جهان را در بسیط جهان بر خوان منبسط ساخته که از خوان غیب و عطای نه لاریب به هر موجودی روزی

روزی میرساند و همین هم دلیل واضح و برهان لایح بر وجود رزاق مطلق جل جلاله

اعظم برهان در حق [illegible] بنیان است از راه رحمت و وسعت کرم [illegible]

موانع رزق را [illegible] داده و از برای هر جنبنده [illegible] ان النعمة [illegible]

الا یعلم الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها [illegible]

فصیحان کلیدانست چنانکه در فقرات [illegible] در [illegible] صغیر روا [illegible]

خالق [illegible] از [illegible] از کرم [illegible] چنان از [illegible]

روا داشته [illegible] و علا مکانه علوا کبیرا در راه افزونی نعمت [illegible]

شکر نعمت [illegible] لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید

مادام بنده بگذارد [illegible] مشغول [illegible]

بر بندگان [illegible] کافر به نعمت شده و کفرت بنعم الله

مصداق فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف [illegible] بلا [illegible]

تا بتلقینات نکنند ودر این آیه شریفه لطیفه ای است روشن است که از اهل کافرین به نعمت
لباس جوع و خوف را به قریه چشانیده چه شبیع دیگر نیست بمنزله لباس از برای جامه نا پیدا
شوند و باید بنابه به الباس سرایت [illegible] طایفه از لباس شکر عاری شوند [illegible]
بار [illegible] بجای آن لباس جوع بانها چشانید و تا چه بود [illegible] حیا که در تمام [illegible]
لباس [illegible] و لباس التقوی خیر لکم چه رجوع نمائی کلامی این جوع لباس تقوی شود [illegible]
رحمت الجوع طعام [illegible] و بمنزله لباس قهر است چه قحط و غلا چه [illegible]
دو [illegible] باب رشته لکن از نعمت [illegible] در راه [illegible] نعم الهیه [illegible]
چه [illegible] نوع [illegible] وا [illegible] از [illegible] شرار [illegible] است)
فقرا [illegible] اللهم عوذ انذ [illegible] اللهم عوذ [illegible]
منزل [illegible] الخ دلیل [illegible] چه کفر [illegible] کم فرو [illegible]
علت [illegible] قحط و غلا [illegible] چه [illegible] است [illegible] در این [illegible]
[illegible] آه [illegible] طور هیچ [illegible] علت
ممکن نیست) برای [illegible] روشن است [illegible] روز [illegible]
و [illegible] دو [illegible] چه [illegible] خورا [illegible]
خورا [illegible] دانسته اند و درا [illegible] شده [illegible]
و [illegible] دار [illegible] اگر [illegible] زبان [illegible] لکن [illegible] خورا
[illegible] کی [illegible] به [illegible] الاهیه [illegible] مصطفی [illegible]

با [illegible] در این قرض [illegible] جان [illegible] علاج آن [illegible]
عمل [illegible] زمان [illegible] این [illegible] است [illegible] البرکه [illegible]
[illegible] دل [illegible] چه فرماید و [illegible]
یک نفر از [illegible] این عصر [illegible]
دارای [illegible] و [illegible] شعر [illegible]
که [illegible] کلا [illegible] در عهد این سلسله [illegible]
جمیع [illegible] از [illegible] و [illegible] و دل از
دنیا و زمان [illegible] چرا [illegible] که [illegible] از [illegible] الرجال
و [illegible] المعتصم [illegible] الملقب بنجم الدوله [illegible] در این [illegible]
زمان از [illegible] مجلس [illegible] زبان [illegible] غزل [illegible] و [illegible]
زمان [illegible] کلامی [illegible] لکن اخلاق [illegible] اخلم
[illegible] در حقیقت [illegible] و [illegible] در نظر
[illegible] دیگر [illegible] طلب [illegible] در صحیح [illegible]
چه [illegible] لازمه [illegible] است
چه [illegible] اعظم [illegible] است [illegible]
دادند [illegible] لا [illegible] الیهم [illegible]

که قلبه این حکایت شهرام را بسوانح دیگر قدم نهادند و اظهار مرقوم فلان جوابات
در وقعه این قحط و غلا هزار و سیصد و سی و شش ه عالم لرزید چیزی نویسی و صفحه‌ای کار
در عالم لگذارد ه عتبة الفطنیه یکه نظیر نسخه کتاب عتبة الفلاسفه را از این
قحط و غلای هزار و سیصد و شصت و هشت اشاره نموده و نام آن کتاب را
عتبة الفلاسفه نهاده این فقیر با پریشانی حواس و اختلال خاطر مجمع
و این امر را از جمله متحتم دانسته این مختصر سرگذشت سلف عبرت از برای خلف
که بدانند چنین زمانی و دوران هم بوده و دیگر حق رجال الله اینند)
و از نافرمانی خالق حذر ازند و پیوسته از جهال الهی و نعمای ناشناسی
باز زنند چه هر نعمت را آفتی حقیر شود و به بی جانبی های سرآن
ما نان نعمت از دست میرود چه بسیار لومی نمانده همه ارزانی ارزانید و اسع
و آفتاب و ماه و ستارگان از عناصر علوی و سفلی مسخر رب الارباب هستند
و پیوسته در گردش و پیچ و تاب و دلبری هیچ یک و جای لاک دستند و ناقصه
تا نانی تو در دار وجود موجود سازند و تو به غفلت قوت خود نمائی و هیچ
تفکر نه نمائی که از تمام موجودات سرگشته کار تو و فرمان بردار
برای معاش و قوت همه تو باشند و تو هیچ در فکر فرمان بردار
خالق نیستی و نه دانی که کیستی و بهر چیستی چه انسان کامل
اگر در مراتب این لقمه نان که قوت روان خود

[illegible] داده
نظر دارد آنچه [illegible] عقلانی
نگفته فرموده آنچه را [illegible] و [illegible] سفلی آن [illegible]
جائی که [illegible] به قوت [illegible] نان [illegible] طعم [illegible] خود [illegible]
و نمی‌دانند به [illegible] فرماید [illegible] فکر [illegible]
طی کند [illegible] فرماید انتها [illegible] فکر [illegible]
که و [illegible] در قوت [illegible] و در صنف [illegible] نعمت [illegible]
عاقل جائی [illegible] نعمت [illegible] و از نظر [illegible]
در کار [illegible] تمام [illegible] از [illegible] و از [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] و درجات [illegible] و وزرا [illegible]
[illegible] که [illegible] و علم [illegible] از [illegible]
الهیه [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] خلق [illegible] حال و [illegible]
[illegible] و عجیب خفقان [illegible] چه نان [illegible]
و [illegible] با آن مقام [illegible] حضور علیم
و روز [illegible] چه [illegible] شنشناه فروتر [illegible] در موقع قحط و غلا
مطلق [illegible] نان [illegible] خوب [illegible] باشد [illegible]
با او در برادر [illegible] و از [illegible] حق [illegible] جمله نفر
در [illegible] و [illegible] برادری [illegible]
و [illegible] نعمت [illegible] مرتضی [illegible] دولت
در شهر رمضان [illegible]
در شب [illegible] جد و [illegible]

نمی‌دهی تا یکی از آنها را و خود خورش از نابسامانی روی دلم گشته‌اند [illegible] از رفقا
از خوبی این غذا خسته شدیم اما باید فکر غذای تازه نمود [illegible]
[illegible] از باب [illegible] از محظ [illegible] نان [illegible] اصفهان
[illegible] اثر [illegible] اما از نابسامانی از خوشی فکر خورش تازه [illegible]
مگر [illegible] دار [illegible] شنیده در [illegible]
ذبح خواهد [illegible] هزار [illegible]
[illegible] الله [illegible] صاحب الله [illegible]
از [illegible] در دستهای این [illegible]
[illegible] در راه باور [illegible]
[illegible] خوراک برای او بیاید [illegible] موم [illegible]
غم [illegible] برسید آخر چه [illegible] در [illegible]
از [illegible] نفس [illegible]
از [illegible] برادر [illegible] غذای تازه [illegible]
[illegible] خوب خورش تازه [illegible]
[illegible] ای عزیز [illegible] خبر از
[illegible] از [illegible] (
[illegible] از [illegible] در روز [illegible] راز دل [illegible]

[illegible]

چه ها با ... [illegible] | چه ها منش ... [illegible] | [illegible] پایان ... جان

[illegible] | [illegible] | [illegible]

ز حسد [illegible] | چه [illegible] برادر [illegible] | ز حسد [illegible]

[illegible] | عجب [illegible] | رسید [illegible]

[illegible] | رسید [illegible] | [illegible]

عجب [illegible] | [illegible] | چه آید [illegible]

چه [illegible] | چه [illegible] | اگر [illegible]

[illegible] | چه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | سبحان الله [illegible]

[illegible] دگر [illegible] جانسوز [illegible]

افروخته [illegible] جان [illegible]

مردگان [illegible] خانه ها [illegible] خراب

خانه ها [illegible]

جان [illegible] نان [illegible]

[illegible]

وزبان بالتماس و عجز دراز کرده اند بسیار بد شده آه چه کنیم و چه خبر است بیشتر رفتیم دید
اینجا همه و همه از آن اسب ... را گرفته اند و دو نفر گوشت آن را الفقرا قسمت می کنند
حتی در سفره پیش بر پا بود و مردم جمع می کردند وقت خوردن ... خشک شد
پوست های خشک را کباب می کنند و می سوزانند قلم از تحریر عاجز و زبان از تقریر لال
... چند سگ ها چند روز می ماندند جانور اعضای آنها را می خورند یک روز در
... معروف شیخ [illegible] عبور [illegible] صدای سگ ها [illegible] رسید نظر کردم
چیزی را گرفته از [illegible] اسبانی از گرسنگی [illegible] سگ ها گوشت آن
[illegible] کار حیات سخت شده بطوری که بعضی از زن ها [illegible] و چون که از چه [illegible]
[illegible] با [illegible] اخراج [illegible] دلو [illegible] دار الغریب [illegible]
[illegible] در مملکت [illegible] شکر الله [illegible]
چه این طبقه مجیعه بزرگ امتحان بعضی اغنیا و فقرا [illegible] اغنیا دید
دار و فقراء صابر از محک امتحان [illegible] چه الحق [illegible]
مملکت [illegible] الحق [illegible] مهیا [illegible]
دستگیری [illegible] چند نفر در این [illegible] آقای
حاج محمد ابراهیم ملک التجار را [illegible] از مردمان متدین [illegible]
[illegible] زان بعضه جلال واقف در این [illegible] از فقرا و
دنیا [illegible] کاشته چه [illegible] این فقیر بذا الله [illegible]

[illegible]

١٢

قطعه کلاغ بود فربه پیله بر لقمه‌ها   دانه‌ها را بنچه گشته نوید فقرا ...

آلامیر فرشته‌ای منم به بنچه؟ میر گفت صاحب بنچه هر چه فرا امیر دگا ...

یکی روز فرید آن دهقان می‌گفتند من ادوم از طرف خانه تماشا کنم (دیدم) ...

است فربه ده ساله از غلبه جوع رفته قدری بنچه حیله گو بود غیب ...

چوب و تنبه نعمه دال لب ... الهی سکته از لطف ...

و خداوند برکت دهد چرا مرا اشیع ... دارا آن قسم العلب ...

عاقبت گفت ای پیر مرقی العلف تو به پیر حاصل این تلگراف را ...

بهر خدا مرا اذیت مکن و ملک ادارا این بنچه جوع تمام ...

افزون هر چندان جو شیر تو را ... زبان به نفرین گشودم امید داد مقصود

این رنج را نخوردی این سلطنت گذشت چند روزی طول کشید تا موقع ...

گندم رسید روزی عبور من از آن اطاق افتاد دیدم زنی آنجا ایستاده دامن ...

می‌زند گفتم از زرع چه شد گفت نصفه ... ا بچه دادی صغف ...

عیال او است گفتم سبحان الله چگونه نفرین آن لطف ناتمام بخشید

بیرون خانه الگو دیگر بود ای عزیز تو از احسان تمام چند روزی ...

دولتمند ... عاریه است و دولت ... پاید ... (...)

بدولت ... دل چند ... خوشبختی ... و جا ...

١٤

... پیدا ... بعد ... ده ...

... وزیر ... دل ... دار

... بنچه ... می‌داد ...

... نور ... نطفه ...

... خفت و نام ...

... مرد ... حساب ...

... ایام ... اراده ... میدار

... ره ... عقب ... میدار

... دار ... راه ... ابدار

... رحم ... نصفه رحم ...

اردم ... دیگر ... خواه ...

... خواه ... نصفه

... رحم ...

از حکم برسید از حیلی بچه صفحه ساخته بود جواب گفتی بخشد نصفه رحم را حساب و دیگر ممکن عهد ...

در این موقع آنجا که چنین دانشمند دید ... دانه‌ها ... طول کشید ...

مرا بیابان و بیکاری ... و دیگران ... و از آن ... بر دید ...

دلم ... همراه خود ... ا ...

در [illegible] ... [illegible]

[illegible]

الفقر فخری و به افتخر

[illegible]

نگاشتند ای عزیز امروز در عنوان فقرائی چه فرد دیگر هست در کور اختصاص [illegible]

[illegible] در کار آن [illegible] در خیر بهتر [illegible]

با چنین [illegible] از [illegible] فقرای [illegible] افرادی [illegible] برو [illegible]

از چه [illegible] (چنان خطر دارم در این [illegible] که [illegible]

و عرصه [illegible] آن [illegible] فقرا

[illegible] ودر آنجا [illegible] اینها [illegible])

[illegible] در این موقع [illegible] فقرا [illegible]

موجب [illegible] و به بلای [illegible] از این [illegible] چه در [illegible]

الملک [illegible] و الفقراء [illegible] و [illegible] این فقراء [illegible]

[illegible] ایران و [illegible]

و [illegible]

از اینها [illegible] اولا اینها [illegible]

و [illegible] اینها را [illegible]

و [illegible] را [illegible] و [illegible] نو برده

با [illegible] از [illegible] او [illegible] و

خواب [illegible] با وجود [illegible] از اینها [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

بر و کوای [illegible] خنا و حال از این [illegible] زنهار بر فقیر [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] در عالم [illegible] [illegible]

باخ

برهنه اند اگر چه هنر و [illegible] گدای [illegible] جم و [illegible]

برهنه اند چه خورشید [illegible] نه قصر [illegible] عریان

بر حق [illegible] [illegible] از [illegible] صورت [illegible]

چه خاک راه [illegible] ز خاک خلق [illegible] سبحان

ز [illegible] آدم [illegible] ز خاک [illegible] شیطان

از او [illegible] دانش [illegible] سخن چه [illegible] تا [illegible]

از این قصه پر [illegible] قحط عالم چه تحریر [illegible] از [illegible]

کشته [illegible] از [illegible] و [illegible]

نماند [illegible] مردم [illegible] بعضی جانشان [illegible] وداع

[illegible] قدرت [illegible] قحط [illegible]

مبتلا [illegible] [illegible]

علف [illegible] خورده [illegible] [illegible]

عجب [illegible] دیگر از این قحطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

اول بر حضور خوانندگان ... [illegible] ... ملاحظه خواهد

ازمن ... [illegible] ...) اذ ... عند

جه ... [illegible] ... از انها ... الله ... [illegible]

از ... [illegible] ... تعبیر ... [illegible] ... جنین ... [illegible]

... [illegible] ... از اطلاع خواب ... [illegible] ... مذکره

... [illegible] ... تعبیر خواب ... [illegible] ... اظهار ... [illegible]

ملک ... [illegible] ... صدیق ... خواب ... [illegible] ... صدیق

به تعبیر ... [illegible]

... [illegible] ... موقع ... [illegible]

... [illegible] ... اول ... صدیق ... [illegible] ... بالای

ملک ... [illegible] ... غذا

... [illegible] ... صدیق ... [illegible] ... ملک

اغاز ... [illegible] ... باید ... [illegible] ... تعبیر خواب ... صدیق

... [illegible] ... کلید خزائن ... [illegible] ... استقلال ... مصر ... [illegible]

انها ... [illegible]

و بزرگ ... [illegible] ... دارای علم ... [illegible]

... [illegible] ...

اگر [illegible] تحصیل [illegible] اول القاء [illegible]

مشتبه الکلام [illegible] اگر [illegible] [illegible]

[illegible] آگاه

[illegible] طعمه [illegible] شبهه الکلام [illegible] محسوس آید [illegible]

از همین شبهه الکلام [illegible] نبود [illegible] رب ارنی

کیف تحیی الموتی خدا [illegible] از زنده [illegible] در صورت

گوشت انسان طعمه حیوان [illegible] آدم [illegible]

او لم تؤمن [illegible] عرضه داشت بلی ولکن لیطمئن قلبی

الخ خطاب فخذ اربعة من الطیر [illegible] چهار [illegible] ذبح کن و گوشت [illegible]

[illegible]

[illegible] التعبیر [illegible]

[illegible] اجزاء بدن [illegible]

[illegible]

عمر [illegible] خاک [illegible] ازان خاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] از [illegible] خبر [illegible]

[illegible] خبر [illegible] خبر و [illegible] از [illegible]

طبع [illegible] خبر [illegible] خلق [illegible]

[illegible] صواب [illegible]

از [illegible]

[illegible]

روزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر به دنیا نگفتم که کاری شد [illegible] دیدم در اندرون ملول از شعر [illegible] گمان [illegible]

برخی شعف [illegible] بود آدم از عشق [illegible] دلیله [illegible] دکان [illegible]

اگر کار و دکان بازش [illegible] بر [illegible] و فرا [illegible]

آتش [illegible] کلمه را هم خبر مینویسی فروخت

در [illegible] آتش [illegible] ملکوار از صد [illegible]

خوب است قصه انجم [illegible] نوشته شود)

العجب العجب [illegible] / از [illegible]

جز نداء ذکرهای دیگر [illegible] / بر صدا از ذکرهای [illegible]

غیر مرده هیچ دیگر [illegible] / [illegible] الا وجهه [illegible]

رقص [illegible] بود [illegible] / گر [illegible] الله [illegible]

زنده گان [illegible] بی روح [illegible] / رقص [illegible] العجب [illegible]

نه بد [illegible] / نه برادر [illegible]

زخ زرد که و چقندر را چه نوشتم ا[illegible] خبر بود فاج منیر زند [illegible] و خلد [illegible] زرد که [illegible]

پیدا [illegible] بار زرد که و چقندر [illegible] مرهم [illegible] و هم [illegible] آن بار [illegible] ۵

حضرت زرد که [illegible] شاه [illegible] چقندر [illegible] فرم [illegible] زخ کاهو [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

[illegible] فقیر در ایام [illegible] در [illegible] اسلام [illegible] خبر خوان [illegible] روضه [illegible]

روزی [illegible] سیح [illegible] غریب است [illegible] رایشه [illegible]

فقرا [illegible] رفقا را [illegible] کم چه خبر است [illegible] فقرا [illegible]

اندازه [illegible] ار [illegible] بود آنهم [illegible] در چه [illegible] ۱

نعم بار [illegible] فقیر [illegible] بود [illegible]

[illegible] روزه [illegible] نفر [illegible] در [illegible]

[illegible] مرد مخلص [illegible] نمرد [illegible]

[illegible] خود فقیر بود [illegible] دستگیری [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] فقیر [illegible] که [illegible]

حالت [illegible] از [illegible] و در [illegible] و حیات ابدی [illegible]

[illegible] الله [illegible] الفقرا و [illegible]

[illegible]

[illegible] نغمه [illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] و [illegible] خدا [illegible]

عالم را [illegible] عصمت [illegible]

[illegible] الله [illegible] نفس [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] نفس [illegible] جمعه

چه [illegible] نفس [illegible] چه [illegible]

خوب است [illegible] الا [illegible] و در [illegible]

[illegible] الا [illegible] از [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] تحصیل [illegible] از [illegible]

و [illegible] در [illegible] (ار و نابع [illegible])

و آن کتاب [illegible] و [illegible]

جان نوشته انجا [illegible] برادر [illegible] باب [illegible]

از [illegible] در [illegible] شده و جان بود [illegible]

و [illegible] و [illegible] خلم [illegible] مطلع [illegible]

زیج زردک و خفیف را چه [illegible] اثنای خبر بود تاج میزند و بر فرق خفیف زردک [illegible]

بیدا [illegible] بار زردک و خفیف را [illegible] آن بار [illegible]

حضرت زردک [illegible] شاه [illegible] خفیف [illegible] زیج کاهو [illegible]

[illegible]

[illegible] خبر [illegible]

[illegible]

[illegible] چه خبر است [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفقرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن کتاب [illegible]

چنان نوشته [illegible]

از [illegible]

[illegible]

و از جمله لامذهب بودن ... در خراسان ... شده مردی زن صاحب جمال

داشت آن زن ... روزی آن زن ... هرچه خوب است

از ... را در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... از ... پسر ...

... [illegible]

... [illegible] ... آن زن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اما ...

... [illegible]

حکایت دیگر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مردم بهشت کفنهای مردگان چه شد اند سراغ بچه‌ها در اطاق رفتیم دیدند نفر
از آنها معلق اند و سه نفر دیگر در حال جان‌کندن مجملاً اندوه طفلها بسیار که بردیم
و در یک قبرستان ... مرده‌خوارها ... شب مردم ... از قبر در آورده
و خوردند صبح دیدند قبرها باز مجملاً زندگان خراسان غالباً مرده‌خوار شدند

اما در این قرن اخیر از قرار که نقل و از بعضی خبر دادند ... در جراید
بالاتر خیلی بازهای نقل کرده است حالیکه در اصفهان شنیده‌ام در ایام قحطی اخیر
مرده یا سگ یا گربه بخورند اگر خیلی بعضی خوانده‌اید مطلع شدیم در آن کتاب
از کرمان و نیز خبر ... حال کرمان و نیز حال مشهد مقدس نوشته

گربه و سگ هیچ دیگر نایاب شد — از دل مردم قرار و تاب شد
هرکه می‌مرد دیگر کفن نیافت — گوشت تن بهر به میکرد کباب

همه اکابر و ماکول ... شده — با دو جوال نخود و ... باید داد در عوض
... انجام ... بهم نشد قران — ... بهم رسید ... قران
... شده ... از این قحطی تازه که شده
... به ... رسید

... اما در این قرن اخیر ...
مردم ... در ...
... حال کرمان ...
... در اصفهان ...
... رسید ...

نجم باید شکر نعمت گفت در — تا فزاید نعمتش را داوری — رو بگو بس این قصه را عمر بجای

رائحه عنبر رسید از باد آذری — لب بگشاید بادی [illegible] — یم آور [illegible] قحط نغز [illegible]

شرح این [illegible] قحط در دهر [illegible] — عنبر [illegible]

تکرار در سعید [illegible] و تشنه است

ماه ذی الحجه [illegible]

اللهم [illegible]